

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۳

بررسی جامعه‌شناختی فرایند تغییرات ارزشی جامعه اسلامی در عصر معاویه

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۳۰

تاریخ تأیید: ۹۴/۸/۲۰

شمس الله مریجی*

جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم شاهد تغییرات اجتماعی گسترده‌ای به ویژه در زمینه ارزشها بود که در عصر معاویه (۴۱ - ۶۰ ق.) به نقطه اوج خود رسید. این رویداد را از منظرهای مختلفی می‌توان مورد بررسی قرار داد. نوشتار حاضر کوشیده است از منظر جامعه‌شناختی و مستند به داده‌های تاریخی که با روش اسنادی - کتابخانه‌ای گردآوری شده است به بررسی این موضوع بپردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که معاویه به عنوان نخستین حاکم اموی با بهره‌گیری از غفلت توده مردم از یک سو و استفاده از استراتژی زور و تزویر از دیگر سو توانست ابتدا قداست ارزشهای الهی را خدشه دار نماید و سپس از طریق باورهای ابداعی فرقه‌هایی مانند مرجئه و جبریه، ارزشهای جاهلی و نژادپرستانه پیش از اسلام را

* دانشیار و عضو گروه علوم اجتماعی، باقرالعلوم علیه السلام قم: mariji@bou.ac.ir

زنده و مسیر حاکمیت دو باره آنها را هموار سازد. مقاله با حفظ نگاه تاریخی و رویکرد جامعه‌شناختی خود با این جمع‌بندی به پایان می‌رسد که حادثه جانسوز عاشورای سال ۶۱ ق. مهمترین پیامد این تغییرات اجتماعی بود.

کلیدواژگان: عاشورا، معاویه، امویان، عصر جاهلی، تغییرات اجتماعی.

بیان مسئله

پس از قتل خلیفه سوم و شکل‌گیری حکومت علوی، انتظار می‌رفت جامعه اسلامی در پرتو حکومت عدل امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) هویت اصیل اسلامی را باز یابد و راه رسیدن به کمال و سعادت انسانی هموار گردد. با این حال، تلاش امام (ع) در همان گام نخستین با موانعی مواجه گردید؛ زیرا استراتژی آن حضرت (ع)، بر دو اصل عدالت اقتصادی در بیت المال و شایستگی در واگذاری امارت استوار بود.

عدالت علوی موجب رنجش دنیاگرایان و اصل دوم سبب نارضایتی کارگزارانی گردید که بر اساس سیاست سقیفیه، والی بلاد اسلامی شده بودند. معاویه (۶۰ هـ.ق) یکی از افرادی بود که حضورش در رأس قدرت، مانع بزرگی در مقابل اجرای سیاست‌های علوی ایجاد می‌کرد. جنگ صفین یکی از موانعی بود، او به همراهی مردم تازه مسلمان شام به راه انداخت.

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) طولی نکشید که معاویه امور همه مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی را با زور و تزویر در دست گرفت و حکومت خود را بر همه مسلمانان تحمیل کرد (تغلیب) و روند تغییر ارزش‌ها را با سرعت و شدت بیشتری در پیش گرفت. او در این راه به احکام اسلامی پای‌بند نبود و این حقیقت را بی‌پروا بیان می‌کرد.^۱

سوال پژوهش حاضر این است که جامعه اسلامی عصر معاویه، چگونه دست‌خوش تغییراتی شد که در آن ارزش‌های عصر نبوی، جای خود را به ارزش‌هایی داد که ریختن خون پاک فرزند رسول الله (ص) در گودال قتل‌گاه حاصل آن بوده است؟ مسئله اساسی در

این پژوهش، نقش معاویه در روند این تغییرات است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این کاوش علمی، توصیفی-تحلیلی است و روش جمع آوری اطلاعات، اسنادی-کتابخانه ای است. پژوهش حاضر می‌کوشد با استفاده از آموزه های جامعه شناختی در لابه لای داده های تاریخی در اسناد و کتاب‌های تاریخی، کنش‌های عینی معاویه را در روند تغییر ارزش‌های اصیل اسلامی بررسی کند. برای این منظور از جامعه شناسی تغییرات استفاده می‌شود و بر مبنای نظریه نخبگان سیاسی، نقش معاویه در تغییرات ارزشی بررسی می‌گردد تا نشان داده شود که این حاکم اموی، چگونه و با استفاده از چه مکانیسمی توانست جامعه اسلامی را در چنان تغییر دهد که نه تنها فاجعه خونین نینوا پدیدار گردد، بلکه افرادی چون شیبث بن ربیع به شکرانه قتل فرزند زهرا علیها السلام در کوفه مسجد بنا کنند؟

فعالیت‌های معاویه (۶۰هـ.ق)

کارهای عملی معاویه برای اجرای این فرآیند عبارت هستند از:

۱. قداست زدایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حذف ارزش‌های دینی

جامعه شناسان بر این باور هستند که ارزش‌های حاکم بر جامعه در حدوث و بقا به فرآیندی وابسته است که حاکمان نقش اساسی و بنیادی در آن دارند.^۲ اگر ارزش‌های حاکم بر جامعه، منشأ الهی داشته باشد، این تغییر پیچیده تر خواهد بود؛ زیرا نخست باید قداست ارزش‌های موجود، خدشه دار شود و سپس مسیر حذف آنها دنبال گردد.

اقدامات معاویه (۶۰هـ.ق) درباره ارزش‌های جامعه عصر خود در این راستا تحلیل می‌شود. کارگزاران معاویه توانستند در سایه بی‌خبری مردم شام و دیگر سرزمین‌های اسلامی، احادیث فراوانی درباره شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله جعل نمایند و در جامعه منتشر کنند.^۳ تولید و ترویج گسترده این‌گونه روایت‌ها در عصر معاویه کرامت و انسانیت را از چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله قداست زدایی نمود و مسیر احیای ارزش‌های دوران جاهلیت را هموار کرد.^۴

معاویه خوب می‌دانست، اگر نام و یاد رسول خدا ﷺ در جامعه زنده باشد و مردم بتوانند با تکیه بر آموزه‌های قرآنی،^۵ پیامبر ﷺ و سنت او را سرمشق قرار دهند، نمی‌تواند وصیت ابوسفیان (م. ۳۰-۳۳هـ) را اجرا کند که گفته بود:

یا بنی عبدمناف تلقفوها تلقف الکره.^۶

۲. یادزدایی از فضایل امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام

قداست زدایی از رسول الله ﷺ و حذف یا تغییر ارزش‌های دینی در جامعه کافی نبود؛ زیرا وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس حسین علیه السلام که ادامه سیره و سنت رسول خدا ﷺ بودند، مانع بزرگ معاویه در رسیدن به اهدافش بود. بنابراین در عام الجماعة^۷، فرمانی عمومی برای کارگزاران خود در تمام سرزمین‌های اسلامی صادر کرد و گفت:

هر کس که چیزی در فضیلت ابوتراب و خاندانش روایت کند، خون او هدر

است و مالش حرمت ندارد و از حوزه حفاظت حکومت بیرون خواهد بود.^۸

معاویه با این فرمان، نه تنها توانست افکار عمومی شام را از خاندان عصمت و طهارت دور سازد، آن را تحت فرمان و تسخیر خود درآورد، به همراه صد هزار سرباز به جنگ با جانشین خدا و رسولش حرکت کند و جنگ صفین را به وجود آورد، بلکه خود و بنی‌امیه را اهل بیت رسول الله ﷺ معرفی کرد.^۹

با شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام (۴۰هـ ق)، راه نفوذ معاویه چندان هموار نشد؛ زیرا رفتار آن حضرت علیه السلام به عنوان الگویی عالی به وسیله یاران فداکارش چون میثم تمار (۶۰هـ ق) و حجر بن عدی (م. بین ۵۱-۵۳هـ ق) ترویج می‌شد. بنابراین، معاویه به کارگزاران خود نوشت:

امانم را برداشتم از کسی که حدیثی در مناقب علی بن ابی طالب یا فضائل

اهل بیتش نقل کند و چنین کسی عقوبت را بر خودش روا داشته است.

خطیب‌ها در هر منطقه و مکانی و بر سر همه منبرها، لعن امیرالمؤمنین حضرت

علی علیه السلام، بیزاری از او و بدگویی‌هایی دروغین در باره او و اهل بیتش را آغاز کردند.^{۱۰} وی علاوه بر امام علی علیه السلام، به امام حسن علیه السلام (۵۰هـ.ق) و امام حسین علیه السلام ناسزا می‌گفت. ابن ابی الحدید (۶۵۶هـ.ق) در این باره می‌نویسد:

معاویه در حالی که خالد بن عرطفه در پیش روی او بود و حبیب بن حمار پرچم را به دوش می‌کشید به کوفه آمد و برفراز منبر رفت و در حالی که امام حسن و حسین علیه السلام پای منبر او نشسته بودند، شروع به دشنام و سب علی علیه السلام کرد. پس از آن، نام امام حسن علیه السلام را بر زبان جاری کرد و به آن حضرت دشنام داد. در این وقت امام حسین علیه السلام برخاست که پاسخ او را بدهد، ولی امام حسن علیه السلام دست برادر را گرفته و نشانید و خود برخاست و چنین فرمود: ای کسی که نام علی را به بدی یاد کردی، من حسن و پدرم علی است و تو معاویه و پدرت صخر، مادرم فاطمه و مادرت هند، جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و جدّات حرب، مادر بزرگم خدیجه و مادر بزرگت فتنیله، پس خدا لعنت کند آن که را که گمنام‌تر و در حسب پلیدتر و آن کس که در گذشته و حال از نظر کفر و نفاق بدتر و قدیم‌تر است. در این وقت آنانی که در مسجد بودند گفتند: آمین. ابوالفرج که ابن ابی الحدید از او نقل می‌کند، گفت: من هم می‌گویم آمین. خود ابن ابی الحدید هم می‌گوید: من هم می‌گویم آمین.^{۱۱}

۳. الگو زدایی

قداست زدایی از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، مقدمه محروم کردن مردم از الگو برداری از سیره و سنت نبوی و علوی بود. در این راستا پس از یادزدایی از فضایل اهل بیت علیهم السلام، حرمت شکنی، توهین و ناسزا به فرد شاخص اهل بیت، امیرالمؤمنین علیه السلام و سب و لعن ایشان، گام‌های بعدی در عصر معاویه و امویان بود تا اسوه بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را حذف کنند.^{۱۲} در حالی که خلفای نخستین خود را خلیفه

رسول‌الله می‌دانستند، معاویه با خلیفه‌الله خواندن خود، رسول‌خدا را از صحنه حذف کرد. او خود را الگویی دینی می‌خواند که به طور مستقیم از طرف خدا بر مردم حکم می‌راند. به علاوه وجود جریان‌های سیاسی-اعتقادی مرجئه و جبریه، این پندار را تأیید و تقویت می‌کرد.

با این همه معاویه آرام ننشست و احساس امنیت نکرد؛ زیرا وجود شیعیان را خطر جدی برای کامیابی و رسیدن به اهداف سیاسی خود می‌دانست. بنابراین، معاویه، ضحاک بن قیس فهری را احضار کرد و به منطقه کوفه روانه ساخت و به او دستور داد:

هر عربی را دیدی که مطیع و دوست‌دار علی است بکش. ضحاک اموال مردم را غارت کرد و عرب‌ها را از دم تیغ گذراند تا به ثعلبیه رسید و در آن‌جا به یک کاروان حج برخورد و اموال آنها را به غارت گرفت. در راه حج، نزدیک قطیفانه به عمر بن عمیس بن مسعود، برادرزاده عبدالله بن مسعود برخورد کرد و او را با عده‌ای از همراهانش کشت.^{۱۳}

در این دوران، شیعیان چنان در فشار قرار گرفتند که نه تنها به بیان فضایل و مناقب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام که بنی‌امیه از انتشار آن جلوگیری می‌کردند، نمی‌پرداختند، بلکه حتی در بررسی مسائل و احکام دینی که مربوط به فضایل نبود، از بردن نام امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌ترسیدند و با نام مستعار ابوزینب از آن حضرت علیه السلام اسم می‌بردند.^{۱۴}

وضع رقت بار شیعیان تا شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام (۵۰هـ.ق) این گونه بود و همیشه متواری بودند. امام باقر علیه السلام وضع خفقان شیعیان را در جمله‌هایی کوتاه این گونه بیان می‌کند:

شیعیان ما در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی‌امیه دست‌ها و پاهای اشخاص را به گمان این‌که از شیعیان ما هستند، بریدند. هرکس که معروف به

دوست‌داری و دل‌بستگی به ما بود، زندانی شد یا مالش به غارت رفت یا خانه‌اش را ویران کردند.^{۱۵}

این فشار و تنگناها تا زمان عبیدالله بن زیاد (۶۷هـ.ق)، قاتل حضرت حسین بن علی علیه السلام ادامه داشت. طبری (۳۱۰هـ.ق) در این باره می‌نویسد:

فرمانداران معاویه در عراق - مرکز شیعیان - سیاست وی را با وحشت و خشونت توصیف‌ناپذیر اجرا کردند. زیاد، سمره بن جندب را به فرمانداری بصره به جای خود گماشت و خود به کوفه آمد. این مرد خون‌آشام، چنان قتل و کشتار به راه انداخت که به حساب نمی‌گنجد. شخصی از انس بن سیرین پرسید: آیا سمره کسی را کشته بود؟ وی جواب داد: مگر تعداد کسانی که به دست سمره بن جندب کشته شده بودند قابل شمارش است؟ سمره در اندک مدتی، هشت هزار نفر را کشت، وی نزد زیاد آمد. زیاد گفت: نمی‌ترسی که در میان این‌ها بی‌گناهی را کشته باشی؟ پاسخ داد: هشت هزار نفر دیگر را نیز به قتل برسانم باکی ندارم. ابوسوار عدی می‌گوید: سمره چهل و هفت نفر از خویشان مرا که حافظ قرآن بودند در یک روز به قتل رسانید.^{۱۶}

ابوعمر بن عبد البر، در الاستیعاب در این باره می‌نویسد:

سمره بن جندب، زنان قبیله همدان را که شیعیان علی علیه السلام بودند اسیر کرد و در بازارها نگه داشت. نخستین زنان مسلمانی که در تاریخ اسلام فروخته شدند، این‌ها بودند.^{۱۷}

در دوران این سیاست خشونت‌آمیز معاویه، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود؛ زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به شمار می‌رفت. معاویه، زیاد بن سمیه را والی کوفه و بصره کرد. زیاد که روزی در صف یاران امیرالمؤمنین حضرت علی بود و همه آنها را به خوبی می‌شناخت، شیعیان را تعقیب کرد و در هر گوشه و کنار که مخفی شده

بودند، پیدا کرد، کشت، تهدید کرد، نابینا ساخت، دست‌ها و پاهای آنان را قطع کرد، در بالای درختان خرما به دارآویخت و گروهی را متواری و از عراق بیرون کرد به طوری که کسی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند و حتی پنجاه هزار نفر از اهل کوفه از ترس جان به خراسان کوچ کردند. معاویه به کارگزاران خود در سراسر کشور نوشت:

اگر دو نفر شهادت دادند که کسی از دوست‌داران علی و خاندان او است،

اسمش را از دفتر حذف و حقوق و مقرری او را قطع کنید.

هم‌چنین او در بخش‌نامه‌ای دیگر نوشت:

هرکس به دوستی این قوم متهم باشد، شکنجه داده و خانه‌اش را ویران

سازید.^{۱۸}

معاویه پس از تبلیغات سوء و ترور شخصیتی خاندان وحی، به طور گسترده و وحشتناکی به ترور فیزیکی و حذف الگوهای ارزشی پرداخت تا بتواند با خیالی آسوده، دین و ارزش‌های الهی آن را تحریف کند و به کمک جاعلان مزدبگیر، افکار عمومی را متوجه خود و خاندانش نماید و به عنوان الگوهای رفتاری و هنجارهای دین به جامعه معرفی کند. او می‌کوشید در جایگاه دینی و در نقش حاکم اسلامی، ارزش‌های غیرانسانی عصر جاهلیت را به جامعه اسلامی بازگرداند. او برای این منظور به کارگزارانش دستور داد:

دوست‌داران عثمان و علاقه‌مندان وی و آن کسانی که روایاتی در فضیلت او

نقل می‌کنند، شناسایی کنید و به خود نزدیک سازید و اکرامشان کنید. آنچه را

که ایشان در فضیلت عثمان نقل می‌کنند، برای من بنویسید و هم‌گوینده و نام

پدر و خاندانش را ثبت کنید و جایزه و خلعت و اموال فراوان به آنان ببخشید.^{۱۹}

به دنبال این فرمان، دنیاگرایان و فرصت‌طلبان درباره فضایل عثمان به اندازه‌ای

حدیث ساختند که معاویه اعلام کرد، درباره عثمان حدیث زیاد شده است. با اجرای این

سیاست، بیشترین احادیث جعلی، به وسیله جاعلان دنیاپرست ساخته شد.^{۲۰}

۴. باورهای جایگزین

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، جوامع بدون استمداد و بهره‌گیری از ارزش‌ها در حیات اجتماعی خود، دچار مشکلات و معضلات هنجاری خواهند شد. قوام زندگی اجتماعی به فرهنگ و قوام فرهنگ به ارزش‌ها است. ارزش‌ها همان باورهایی هستند که افراد جامعه به هنگام روبه‌رو شدن با سؤال درباره خوبی‌ها، بدی‌ها و امور مطلوب به آن مراجعه می‌کند.^{۲۱} به همین جهت جامعه‌شناسان، ارزش‌ها را چراغ هدایت رفتار فردی و اجتماعی افراد جامعه می‌دانند.

معاویه با سیاست ارزش‌زدایی، خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام را خانه‌نشین کرد و جامعه را از ارزش‌های نبوی و فرهنگ ناب علوی محروم نمود. او برای این که جامعه از ارزش‌ها یا الگوهای رفتاری خالی نماند، مبتلا به مشکلات هنجاری نشود و مردم در رفتار دینی و اسلامی خود متحیر نمانند، تلاش کرد با ترویج افکار التقاطی و قرائت‌های دیگری از دین و ارزش‌ها، این نقیصه را جبران کند. بنابراین فضای مناسبی را در اختیار متفکران فرقه‌های مرجئه و جبریه قرار داد.

۴-۱. تفکر مرجئه

کلمه ارجاء در لغت به دو معنا آمده است: ۱. انجام دادن کاری پس از کار دیگر؛ ۲. امید داشتن به آینده. در وجه تسمیه این فرقه، چند نظریه بیان می‌شود. نخست آن که این فرقه، نیت و عقیده را اصل می‌شمردند و گفتار و کردار را بی‌اهمیت می‌دانستند. دوم آن که این فرقه معتقد بود، همان‌گونه که عبادت با کفر سودی ندارد، گناه کردن هم چیزی از ایمان نمی‌کاهد. بعضی از دانشمندان، مانند نوبختی (۳۱۰هـ.ق)، ارجاء را به معنای امیدوار کردن می‌دانند؛ زیرا این فرقه اهل کبایر را با ادای شهادتین از فواید ایمان ناامید نمی‌سازند و آنان را کافر نمی‌شمردند و برای همه امید آموزش دارند.^{۲۲}

هم‌چنین، عطوان حسین اعتقاد دارد که منشأ تفکر ارجاء را باید در رفتار عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جست‌وجو کرد. وی در این باره می‌نویسد:

در اخبار گروهی از صحابه آمده است که ایشان، نخستین کسانی بودند که

پای خود را از آشوب‌ها و فتنه‌های پیش آمده کنار کشیده و قائل به ارجاء شدند و از ورود به درگیری‌های سیاسی و فراگیر اواخر روزگار عثمان سرباز زدند و پس از مرگ او نیز خود را کنار کشیدند و علی رضی الله عنه و معاویه را واگذاشتند و از یاری دادن یکی علیه دیگری خودداری ورزیدند و برای تأیید مواضع خود به احادیث فراوانی که از پیامبر شنیده بودند تمسک جستند. شماری از آنان عبارتند از: عبدالله بن عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، اُهبان بن صیفی غفاری، محمد بن مسلمه انصاری، اسامة بن زید بن حارثه کلبی، عمران بن حصین خزاعی، ابوبکره ننیع بن حارث تقی و خُریم بن اخرم اسدی ^{۲۳}.

عبدالله ابن عمر، خود را از درگیری‌ها کنار کشیده بود و می‌گفت:

هرکسی که پیروز شود، پشت سر او نماز می‌گزارم. ^{۲۴}

عدیسه دختر اُهبان ^{۲۵} در این باره گزارش می‌کند:

علی بن ابیطالب، نزد پدرم آمد و از او خواست تا همراه وی خارج شود، ولی پدرم گفت: دوست من و پسر عموی تو مرا سفارش کرده است که چون میان مردم اختلاف پدید آمد شمشیری جوین برگیرم، و من اکنون این کار را کرده‌ام. اگر می‌خواهی، با همین شمشیر با تو بیرون آیم، آن‌گاه علی رضی الله عنه پدرم را ترک کرد. ^{۲۶}

ابن سعد در طبقات به نقل از ابراهیم تیمی می‌نویسد:

ابراهیم تیمی از پدرش نقل می‌کند که اسامة بن زید گفت: من با گوینده لا اله الا الله، هرگز نمی‌جنگم. در پی او سعد بن مالک نیز گفت: به خدا سوگند که من هم با گوینده لا اله الا الله، هرگز نمی‌جنگم. مردی به آن دو گفت: آیا خداوند نفرموده است که با آنان بجنگید، تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان

کند و شما را بر ایشان پیروزی بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را خنک گرداند.^{۲۷}

آن دو پاسخ دادند: ما هم جنگیدیم تا فتنه از میان رفت و دین از آن خدا شد.^{۲۸}

از میان گفتار و رفتار افرادی که روزی در صف لشکر اسلام و رسول خدا ﷺ قرار داشتند، تفکر ارجاء جوانه زد و با همت و تلاش عده‌ای که در تمنای «انسان می‌خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند»^{۲۹} بودند، آبیاری گردید. به این ترتیب، نهال فرقه مرجئه به بار نشست و گروهی با تکیه به آن، و در لباس دین، ایمان امویان را تأیید نمودند و سند حکومت بنی‌امیه را امضا کردند. آنها با تکیه بر چنین قرائتی از دین، فتوا دادند:

فرمانروایی ایشان به خواست خدا بوده و به همین جهت، حکومت آنان

مشروع است، حتی اگر گناهمانی مرتکب شده باشند! فقط باید با کسانی مبارزه

کرد که بر روی مسلمانان شمشیر می‌کشند.^{۳۰}

ابن ابی الحدید در این باره می‌نویسد:

اولین کسانی که قائل به ارجاء محض شدند، معاویه (۶۰هـ) و عمر بن

عاص (۴۳هـ) بودند. اینان می‌پنداشتند با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند

و بر این اساس وقتی به معاویه گفته شد خودت می‌دانی با چه کسی محاربه

کردی و آگاهی که چه گناهی مرتکب شدی؟ وی جواب داد: اطمینان و وثوق به

قول خدای سبحان دارم که فرمود: *إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا*^{۳۱}، بنی‌امیه از این

طرز تفکر حمایت کردند تا به شکل یک فرقه دینی درآمد و در خدمت آنها قرار

گرفت.^{۳۲}

۲-۳. تفکر جبریه

باورهای فرقه جبریه، بدعتی در دین بود که معاویه و کارگزارانش در پوشش آن،

اعمال و رفتار غیرانسانی و مبتنی بر ارزش‌های جاهلی خود را درست جلوه می‌دادند.

جبریان تمام افعال بندگان را به خدای تعالی نسبت می‌دادند و برای بندگان هیچ‌گونه

اختیاری قائل نبودند.^{۳۳} با این حال، امویان با خطر نفوذ فرقه قدریه روبه‌رو بودند. طرفداران این فرقه به اراده و آزادی انسان در مقام عمل معتقد بودند. آنها باور داشتند، انسان هر عملی را در پیش گیرد به میل خود انتخاب کرده است و چون در انتخاب عمل و رفتار آزاد است، در برابر اعمال خود مسئول است.

این مذهب برای امویان که از مخالفت مردم بیمناک بودند، خطر بزرگی محسوب می‌شد. از این رو پیروان و رهبران قدریه را زیر فشار قرار می‌دادند و از مذهب جبریّه که درست در مقابل قدریه بود، جانب‌داری می‌کردند برخی از محققان معتقدند، قدریه نخستین فرقه‌ای بود که بر اساس دین، فلسفه و امور غیر سیاسی پدید آمد و کار قدریان به آن‌جا رسید که دو خلیفه اموی، معاویه بن یزید و یزید بن ولید به مذهب ایشان در آمدند.^{۳۴}

تفکر جبریّه در زمینه مبارزه سیاسی با اهداف حاکمان اموی سازگار بود؛ زیرا به مردم می‌گفت که وجود امویان و کارهای آنان، هر قدر ناروا و ظالمانه باشد، تقدیر الهی است و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست. بنابراین، مخالفت با آنها هیچ فایده‌ای ندارد.^{۳۵}

بدیهی است که مذهب جبر، منافع مهمی برای امویان و در رأس آنها معاویه داشت و معاویه از آن غافل نبود. از این رو، با تکیه بر این بدعت و قرائت مسموم از دین، اعمال خود را توجیه می‌کرد. او در برابر مخالفت عایشه با ولایت عهدی یزید گفت:

این کار قضای الهی است و در قضای الهی، کسی را اختیار نیست^{۳۶}

نتیجه منطقی مذهب جبر این بود که خدای جهان‌آفرین که تدبیر امور عالم را در دست دارد به حکم قضا و قدر الهی، حکومت بر امت اسلامی را به بنی امیه داده و آنان را بر مردم مسلط ساخته است. از این رو لازم است که مردم در برابر قضا و قدر الهی، سر تعظیم فرود آورند و تسلیم او باشند. بنی امیه با تکیه بر این منطق، جنایت‌های خود را توجیه می‌کردند و مقاومت در مقابل آن را بی‌هوده می‌دانستند. معاویه در این باره می‌گفت:

عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است.^{۳۷}

یزید بن معاویه نیز، به هنگام ورود کاروان کربلا به مجلس او در شام کوشید با تمسک به برخی از آیه‌های قرآن با کمک قرائت جبریّه، جنایت‌های خود را به قضا و قدر الهی مرتبط کند و خود را از آن جنایت‌های وحشتناک دور سازد. هم‌چنین، عمرسعد آن‌گاه که عبدالله بن مطیع عدوی، وی را به علت آن که حکومت ری را بر کشتن فرزند رسول خدا ﷺ، ترجیح داده بود، سرزنش کرد، در پاسخ گفت:

این کار تقدیر الهی بوده است.^{۳۸}

به این ترتیب، امویان خلأ هنجاری را که در اثر مهجور بود اهل بیت علیهم‌السلام و به تبع آن، قرآن مجید پدیده آمده بود با افکار و باورهای ابدعی مرجئه و جبریّه پر کردند و با تکیه بر فتوای ساختگی آنها، کنش‌های فردی و اجتماعی توده مردم را سامان بخشیدند تا مردم احساس کنند که رفتار ایشان مطابق با ارزش‌ها است. این روند تا جایی پیش رفت که به گفته برخی از محققان، توده مردم با وجود آن که در زمان قتل عثمان، مخالف وی بودند، بعدها با توجه به دلایل بنی امیه، عثمان را از آن ایرادها تبرئه نمودند و تطهیر کردند.^{۳۹}

۵. تعصّب نژادی و بی‌آمدهای آن

تعصّب به جانب‌داری بی‌قید و شرط از شخصی یا از طریقه و مذهبی، بدون توجه به حق یا ناحق بودن آن می‌گویند.^{۴۰} البته، گاهی از عنوان حمیت و تعصّب دینی معقول و منطقی در دین نام برده می‌شود که با تعصّب نادرست، متفاوت است. در واقع، دین به تعصّبات بی‌جا و نامشروع جهت می‌دهد و از ابزار تعصّب در جای مناسب بهره می‌برد.^{۴۱}

اسلام، اقوام متعدد و گوناگون عرب را از تعصّب قومی و قبیله‌ای برحذر داشت و قبایل مختلف^{۴۲} را به صورت امت واحد درآورد و همه مسلمانان را تحت پرچمی واحد گرد آورد و در پناه وحدت عقیده و هدف، عقد اخوت، برادری دینی و هم‌بستگی و انسجام اجتماعی بی‌نظیری میان آنان برقرار کرد. به گونه‌ای که انصار و مهاجر، مانند دو برادر در کنار هم و بر سر سفره یکدیگر می‌نشستند. رسول گرامی اسلام ﷺ به طور مستمر می‌کوشید تا با

رفتار و گفتار خویش، طرز تفکر «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» را در باور و رفتار مسلمانان نهادینه کند. انتخاب بلال حبشی رنگین‌پوست به عنوان مؤذن مخصوص، نمونه عملی این امر بود.^{۴۳}

معاویه، در دوران حیات امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام پیوسته با تحریک تعصب قبیله‌ای، میان قبایل عربی ساکن عراق، دسیسه و توطئه می‌کرد و امتیازهای مادی و اجتماعی رؤسای قبایل شام را به رخ رؤسای قبایل عراق می‌کشید. بر این اساس، سران قبایل و کسانی که به واسطه ارتکاب جنایت یا خیانت در انجام وظایف خود، مورد خشم امیرمؤمنان واقع شدند و کسانی که به دنبال کسب ثروت و تحصیل موقعیت نامشروع بودند، شام را پناهگاه مطمئنی دیدند. بنابراین، آنها راه شام را در پیش می‌گرفتند و در دربار معاویه، مقام و موقعیت مهمی می‌یافتند، تجلیل و احترام می‌شدند و از بخشش‌های فراوان او برخوردار می‌گردیدند.

معاویه در دو بخش از تعصب قبیله‌ای بهره‌برداری می‌کرد. نخست این که با سخنان و رفتار خود، تعصب قبایل عربی را برمی‌انگیخت تا از یک سو، دوستی قبایل مزبور را از رهگذر دوستی رؤسای آنها جلب کند و از سوی دیگر، هر وقت قدرت و نفوذشان، حکومت او را تهدید کرد، آنها را به جان هم بیندازد. دوم این که تعصب نژادی عموم عرب را بر ضد مسلمانان غیر عرب که موالی نامیده می‌شدند، برمی‌انگیخت.^{۴۴} روش اخیر معاویه، سران قبایل عراق را تحت تأثیر قرار داد به گونه‌ای که از روی دل‌سوزی و مصلحت‌اندیشی به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام عرض کردند:

یا امیرالمؤمنان! این اموال را تقسیم کن و به بزرگان و اشراف عرب و

قریش، بیش از عجم و مسلمانان غیر عرب بده و دل کسانی را که ممکن است با

حکومت شما مخالفت کنند به دست بیاور.

اما امیرالمؤمنین به آنان جواب داد:

می‌خواهید من از ظلم به افراد تحت حکومت خود، پلی برای پیروزی بسازم.

به خدا سوگند! هرگز چنین کاری نمی‌کنم.^{۴۵}

معاویه با استراتژی تفرقه در میان قبایل، اختلاف انداخت و آنها را مطیع خود قرار داد. او از آنان در مقابل انقلابیان بهره می‌گرفت؛ زیرا این وضع، باعث شده بود که قبایل همواره علیه نیروهای انقلابی با حکومت‌های وقت همکاری کنند تا امتیازاتی را که از آن برخوردار بودند، حفظ کنند. این قبایل در برابر هر کوششی که به منظور برانداختن نظام موجود به عمل می‌آمد، ایستادگی می‌کردند و آن را در هم می‌شکستند.

برخی از محققان معتقدند که سران قبایل با توجه به وضع خود به حفظ روش محافظه‌کاری و احتیاط مایل بودند. از این رو، آنها نه تنها دست به انقلاب نمی‌زدند، بلکه گاهی جلوی انقلاب مردم را می‌گرفتند. این عده از بیم آن که مبدا جایگاه آنها با خطر روبه‌رو شود، به نام حفظ صلح و نظم، نفوذ خود را در خدمت حکومت وقت قرار می‌دادند.^{۴۶} سیاست‌های قوم مدارانه معاویه، علاوه بر آن چه گفته شد پی‌آمدهای متعددی را به دنبال داشت که در ادامه به اختصار، آنها را مرور می‌کنیم.

۵-۱. قبح زدایی از رفتار جاهلی

معاویه پس از تأسیس سلطنت، تحریک تعصب قبیله‌ای را در دستور کار خود قرار داد. او به کارگزارانش دستور داد از روش او در مناطق تحت فرمان خود استفاده کنند و با به کارگیری اشعار دوران جاهلی، روح تعصب نژادی جاهلیت را زنده کنند. نمایندگان و کارگزاران او در شهرها، تعصبات و کینه‌های میان قبایل را تحریک می‌کردند و با ایجاد اختلاف در میان آنان به حکومت می‌پرداختند.

آنها هرچه در توان داشتند در راه تغییر ارزش‌های معنوی به کار می‌گرفتند و در سایه این اختلاف، نیروهای ارزشی را به راحتی از میان برمی‌داشتند. به عنوان نمونه، زیاد بن سمیه، کارگزار معاویه بیشترین بهره را از تحریک تعصبات قبیله‌ای برد و از این طریق، حجر بن عدی کندی را که یکی از نیروهای ارزشی بود از سر راه برداشت.^{۴۷} در این باره

گزارش می‌شود:

وقتی می‌خواست حجر بن عدی را دستگیر کند، محمد بن اشعث کندی را مأمور بازداشت او کرد. هدف زیاد از این کار این بود که تخم اختلاف و دودستگی را میان قبیله کنده که از نیرومندترین قبایل کوفه بود بکارد و هر یک از یاران حجر و هم‌دستان محمد بن اشعث را به دشمنان جدید خود سرگرم سازد و از عدم اتحاد آنها مطمئن گردد.^{۴۸}

معاویه برای عمل به وصیت پدرش ابوسفیان (م. بین ۳۰-۳۳ هـ.ق) که گفته بود، حکومت و خلافت را در میان خود موروثی کنید به تحریک تعصب قبیله‌ای دست زد. هدف دیگر معاویه از تحریک تعصب قبیله‌ای، سرگرم کردن قبایل به یکدیگر و غفلت از حکومت اموی بود.

در حقیقت معاویه، با سه گروه عمده روبه‌رو بود. گروهی از مخالفان معاویه، شیعیان و دوست‌داران امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بودند. گروه دیگر، خوارج بودند که در دشمنی با امویان با شیعیان هم‌عقیده بودند اما دلیل مخالفت این دو گروه با هم متفاوت بود. گروه سوم، برخی از قبایل عراق بودند که از انتقال به شام و تبعیض میان اهل شام و عراق در تقسیم بیت‌المال خشنود نبودند.^{۴۹}

معاویه می‌کوشید برای مقابله با گروه‌هایی که حکومت او را تهدید می‌کردند، تعصب قبیله‌ای میان قبایل را تحریک کند و بزرگ کردن کینه‌های کوچک و قدیمی وحدت آنها را غیرممکن سازد و به این وسیله خود و بنی امیه را در حاشیه امنیت قرار دهد. مشخص است که توجه به تعصب‌های قبیله‌ای و رقابت‌های دوران جاهلیت، موجب درگیری میان قبایل می‌شد. در سایه این درگیری‌ها، معاویه و هم‌دستانش ابتدا پایه‌های حکومت خود را محکم کردند و سپس به احیای ارزش‌های جاهلی پرداختند. آنان با آسودگی خاطر، رفتار دوران جاهلی را در پوشش حکومت دینی انجام می‌دادند و آشکارا حرام الهی را مرتکب می‌شدند. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عبدالله بن بریده در این باره نقل می‌کند:

بریده گوید: من و پدرم نزد معاویه رفتیم و او ما را روی فرش نشانید.
سپس غذا برای ما آوردند و پس از آن شراب برای ما آوردند و معاویه نوشید.
آن‌گاه به پدرم داد؛ ولی پدرم گفت: از زمانی که رسول خدا ﷺ آن را حرام
کرده من نوشیده‌ام.^{۵۰}

۵-۲. قوم مداری ارزشی

قوم گرایی و نژادپرستی امر ناپسندی است و زشتی این پدیده زمانی بیشتر خواهد
شد که رنگ دین به خودگیرد. اگر تعصب‌ورزی و قوم‌مداری در جامعه دینی، به عنوان
ارزش معرفی شود، چهره دین و ارزش‌های دینی را مخدوش خواهد کرد؛ زیرا هدف دین
را که معنا بخشی به حیات انسانی و هدایت بشر به ساحل سعادت است تحت تأثیر قرار
خواهد داد.

در دوره حکومت معاویه نه تنها پدیده قوم‌مداری احیا گردید، بلکه رنگ دین به خود
گرفت به شکلی که «هر یک از قبایل مختلف، شروع به جعل احادیثی به نام پیامبر درباره
فضیلت و شرافت خود کردند، چون این قبایل بر سر ریاست و افتخارات و شرف با هم
رقابت می‌کردند، می‌خواستند از احادیث نیز، مانند شعر به منظور اثبات شرف و افتخارات
خود استفاده کنند و از این رهگذر، احادیث بسیاری درباره فضیلت قریش، انصار اسلم،
غفار، اشعری‌ها، حمیری‌ها، جُهینیه و مزینه جعل گردید».^{۵۱}

۵-۳. نژاد، ملاک برتری

پی‌آمد دیگر سیاست نژادپرستی معاویه، تحقیر کردن اقوام غیر عرب به ویژه ایرانیان
بود. آنان حساسیت خاصی علیه ایرانیان داشتند. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

امویان حساسیت خاصی علیه ایرانیان داشتند که با سایر نژادهای غیرعرب،

مثلاً قبطی‌ها نداشتند. علت اصلی این حساسیت، تمایل نسبی ایرانیان نسبت به

علویین خصوصاً شخص علی علیه السلام بود.^{۵۲}

احمد امین پس از نام بردن از برخی رفتارهای تحقیرآمیز و تبعیض‌آلود عرب در

برابر غیر عرب در دوره اموی در نهایت می‌گوید که «به طور کلی هر آن‌چه از غیر عرب صادر می‌شد باطل می‌شمردند، گرچه حق بود و هر آن‌چه را عرب می‌گفت و عمل می‌کرد، حق می‌شمردند، هرچند باطل محض می‌بود».^{۵۳} برتری دادن نژاد عرب تا جایی پیش رفت که هیچ عربی حاضر نبود مادر غیرعرب داشته باشد و به اصطلاح هجین باشد. اگر فرزندی، پدر عرب و مادری غیرعرب یا کنیز داشت به او هجین می‌گفتند و هجین به معنای پست، لثیم، خوار و معیوب بود.^{۵۴}

جاحظ در این باره می‌گوید:

من به عرب فقیر تنگ‌دستی که فصیح و بلیغ و از قبیله بنی کلاب بود، پول دادم و به او گفتم: آیا دوست می‌داشتی که هزار جریب زمین داشته‌ی، ولی هجین بودی؟ گفت: خیر. من خواری و عیب و نقص را به هیچ قیمتی پذیرا نیستم. من عرب خالص، ولی فقیر بودن را بر ثروت مند بودن ترجیح می‌دهم.^{۵۵}

احمد امین از میرد نقل می‌کند:

شخص عربی بر گرد کعبه، خانه خدا در حال طواف بود و در حق پدر خویش دعا می‌کرد ولی از مادر خود یاد نمی‌کرد و برای او دعا نمی‌نمود. به او گفتند: چرا به مادرت دعا نمی‌کنی؟ آیا او را از یاد برده‌ای؟ او پاسخ داد: مادرم از قبیله تمیم است و این قبیله، قبیله منفوری است.^{۵۶}

معاویه در این باره، نامه محرمانه‌ای به زیاد بن ابیه (م. ۵۳ هـ.ق) نوشت که فرمان حکومتی او به همه کارگزارانش محسوب می‌شود، در این نامه آمده است:

ای برادر! مگر عمر قانون نکرد که دیه موالی، نصف دیه عرب‌ها باشد... چون این نامه من به تو رسید، عجم را خوار و اهانت کن و دورشان ساز و از هیچ کدام یاری نخواه و حاجتی از آن‌ها برآورده مکن.^{۵۷}

۵-۴. تفرقه در جامعه

اسلام در سرزمینی ظهور کرد که در آن، اعراب در شکل قبایل متعدد زندگی می کردند. ساختار قبیله‌ای، ساز و کار مخصوصی به همراه داشت که مهم‌ترین آن، قوم‌مداری و تعصب قبیله‌ای بود. هر قبیله، خود را از دیگران برتر می‌دانست. بر مفاخر و فضایل خود تأکید می‌کرد، دیگران را نادیده می‌گرفت و یا فاقد آن مفاخر می‌دانست. بنابراین، دیگران را به اطاعت از خود فرا می‌خواند و از آن‌جا که این ویژگی در تمام قبیله‌ها وجود داشت، پیوسته در حال رقابت و ستیز بودند.

این امر، یکی از آسیب‌های جدی آن جامعه بود؛ چرا که تکیه بر تعصب‌های قومی و قبیله‌ای، سبب ایجاد چند دستگی اجتماعی و عدم انسجام اجتماعی شده بود. به این ترتیب، امنیت که یکی از خواسته‌های اصیل هر جامعه است در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت. گروه‌های کوچک به طور دائم در وحشت و ناامنی به سر می‌بردند. آنها یا به اسارت دیگران در می‌آمدند و یا در بیابان‌ها، هراسان زندگی می‌نمودند و سایه مرگ را بر سر خود و فرزندان خود احساس می‌کردند.

اسلام با ظهور خود، جامعه را از تفرقه نجات داد و وحدتی به ارمغان آورد که در پرتو آن، وحشت و ناامنی از میان رفت و آرامش و امنیت جای‌گزین آن شد. این آرامش پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سیاست نژادی خلفا به خصوص عثمان و پس از آن معاویه به تدریج کاسته شد و در دوره امویان به طور کامل از بین رفت.

با روش معاویه، از هم‌گسیختگی پدیدار شد و وحدت عصر نبوی در اثر تحریک تعصب‌های قبیله‌ای به بدترین شکلی از هم‌گسیخت. ارکان اتحاد و یک‌پارچگی مسلمانان متزلزل گردید و ملت اسلامی را در اعماق جنگ‌های خانمان‌سوز فرو رفت. معاویه میان طوایف مسلمان، تخم کینه و عداوت پاشید و سرانجام موجب شکست و سقوط جامعه اسلامی شد و دشمنان را بر اسلام مسلط کرد.^{۵۸}

۵-۵. رویداد عاشورا

به اعتقاد شهید مطهری، مبارزه شدید امویان با اسلام و قرآن دو علت داشت: یکی،

رقابت نژادی که در سه نسل متوالی، متراکم شده بود؛ دوم، تباین قوانین اسلامی با نظام زندگی اجتماعی سران قریش به خصوص اموی‌ها که اسلام بر هم زنده آن زندگانی بود.^{۵۹}

همان‌طور که گفته شد پی‌آمد سیاست معاویه، نابودی اسلام و به خاک سپردن نام پیامبر ﷺ بود. وی به تعصب قبیله‌ای تأکید داشت و این سیاست، سرانجام به قتل فرزند رسول خدا ﷺ در سرزمین طف انجامید؛ چرا که براساس تعصب قبیله‌ای با بودن اینان، جایی برای دیگران باقی نمی‌ماند. از نظر نویسنده مقاله، چسبیده بودن هاشم و امیه، سرسلسله خاندان‌های بنی هاشم و بنی امیه افسانه‌ای ساختگی است که امویان برای توجیه تعصبات قبیله‌ای و منطقی دانستن درگیری با بنی هاشم به آن متوسل می‌شدند. صرف نظر از این افسانه، تعصب و دشمنی جاهلی قریش و بنی امیه در مقابل اسلام و پیامبر اکرم ﷺ ادامه داشت تا آن که عثمان به خلافت رسید و ابوسفیان سفارش کرد که دست به دست دهید و این حکومت و خلافت را موروثی کنید. این کار به دست معاویه صورت گرفت. او حکومت خود را بر ضد خاندان عصمت و طهارت ﷺ بنا نهاد و این امر زمینه پیدایش فاجعه غم‌بار نینوا را آماده کرد.

این حقیقت تلخ، در مجلس جشن شام زمانی آشکار شد که اشعاری از ابن الزبیری شاعر درباره دشمنی نسبت به اسلام و پیامبر ﷺ سروده شد. اشعاری که یزید، ابیاتی بر آن افزود و در مجلس جشن پیروزی خویش خواند. این اشعار به خوبی، روح تعصب قبیله‌ای را به نمایش گذاشت و نشان داد که چگونه تحریک تعصبات به وسیله معاویه در جامعه اثر گذاشته است و پی‌آمد زیان‌باری چون عاشورا به همراه داشته است. در این شعر آمده است:

ای کاش! بزرگان قبیله‌ام که در جنگ بدر کشته شدند [اکنون حضور داشتند
و] می‌دیدند که شمشیرها و نیزه‌ها چگونه بر سر خزر جیان فرود می‌آید و
شیونشان بلند می‌شود. پس با کشتن حسین ﷺ از شادی و نشاط به هیجان در

آمدند و برافروخته شدند و گفتند: ای یزید! یابنده باشی. ما بزرگان آنها را کشتیم و در برابر کشته‌هایمان در جنگ بدر مقابله به مثل کردیم و توازن برقرار گردید. خاندان بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند در حالی که نه خبری از آسمان و وحی الهی در کار بود. اگر از خاندان احمد در برابر آنچه در جنگ خندق کردند انتقام نگیریم، از قریشیان اهل خندق نیستیم.^{۶۰}

سخنان یزید به خوبی نشان می‌دهد که کشتن امام حسین بن علی علیه السلام در آن حادثه تلخ، براساس تعصب‌های قبیله‌ای و کینه‌های کهنه بود. امویان که کمتر معتقد به معارف و آموزه‌های دینی بودند و در موارد متعددی به قصد انتقام از دین و ارزش‌های دینی، تسلیم قدرت الهی و حکومت نبوی گردیدند، ماهیت خود را در واقعه عاشورا به نمایش گذاشتند. پس اگر قتل سالار شهیدان را یکی از پی‌آمدهای تعصب قبیله‌ای معاویه و پیروانش بدانیم، گزاره نگفته‌ایم. تحریک تعصب قبیله‌ای، به وسیله معاویه و کارگزاران او در سراسر مناطق اسلامی پی‌آمدهای منفی بسیاری داشت که بررسی همه آنها به فرصت دیگری نیاز دارد.

نتیجه

مقاله حاضر تلاشی در جهت بررسی یکی از موضوع‌های مهم فرهنگی در مقطعی حساس از تاریخ اسلام بود که با رویکردی جامعه‌شناختی سازوکار تغییرات ارزشی را بررسی کرد و از طریق مطالعه اسناد و شواهد تاریخی، نقش کلیدی معاویه را در این فرآیند تبیین نمود. این حاکم اموی با بهره‌گیری از عدم آگاهی مردم شام و همراهی منافقانه برخی از سران سیاسی و اجتماعی جامعه نوپای اسلامی توانست، با قداست زدایی از ارزش‌های ناب و حیانی و جای‌گزین نمودن ارزش‌های جاهلی، از طریق قرائت‌های جدید از اسلام و احکام نورانی آن به تدریج نیروهای ارزشی و آشنای به اسلام را از صحنه اجتماعی حذف فیزیکی و یا ترور شخصیتی نماید.

به این ترتیب، مسیر احیای تعصب عربی و قوم‌مداری، تفرقه‌فکری و رفتاری در میان

امت اسلامی هموار گردید و حکومت اسلامی به سلطنت موروثی تبدیل شد. معاویه با بیعت گرفتن از رجال سیاسی و اجتماعی، حکومت را به یزیدی سپرد که در دوره او، سه فاجعه بزرگ رقم خورد که حادثه عاشورا مهم‌ترین آن بود.



پی نوشت‌ها

۱. معاویه پس از قرارداد صلح در خطبه اش گفت: ای اهل کوفه! خیال می‌کنید که من برای این با شما جنگیدم که نماز و حج را به جا آورید یا زکات بپردازید؟ نه، چون می‌دانم که شما این‌ها را به جای می‌آورید. من برای این با شما جنگیدم که برگردۀ شما سوار شده، بر شما حکومت کنم و اینک با آن‌که از حکومت من بیزارید، خدا مرا بر شما مسلط ساخته است. آگاه باشید هر خونی که تاکنون ریخته شده، هدر بوده و هر شرطی که تعهد کرده‌ام، زیر پای من است. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۶، ص ۲۲۰).
۲. دفلور ملوین و دیگران، مبانی جامعه شناسی، اقتباس حمید خضرنجات، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳.
۳. نمونه‌ای از روایت‌هایی که قداست زدایی می‌کنند، چنین است: بخاری در صحیح نقل می‌کند که عایشه گفته است: دو کنیزک آوازه‌خوان در خانه من، شعرهایی از عصر جاهلیت و جنگ‌های آن را به آواز می‌خواندند. در این حال پیامبر وارد شد و بدون هیچ عکس‌العملی، روی بستر خویش دراز کشید. در این هنگام ابوبکر وارد شد و به محض برخورد با آوازه‌خوان با شتاب و تندى به من گفت: ساز و آواز شیطانی در محضر پیامبر؟! بخاری در روایت دیگری می‌گوید: ابوبکر به عده‌ای که مشغول ساز و آواز بودند گفت: ای بندگان خدا! آیا به ساز و آواز شیطان مشغول شده‌اید؟ رسول خدا به ابوبکر رو کرد و فرمود: رهائشان کن و کارشان نداشته باش. هر گروهی عیدی دارد و امروز هم عید ما می‌باشد (محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، استانبول: دارالصباعه العامره، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۵).
۴. زبیر بن بکّار از مطرف بن مغیره بن شعبه نقل می‌کند: من همراه پدرم، مغیره (۵۰هـ) به مسافرت شام رفتم و بر معاویه وارد شدیم. پدرم هر شب به مجلس شبانه معاویه می‌رفت و وقتی به خانه برمی‌گشت با وجود آن‌که خود از داهیان به نام عرب بود از فراست و کیاست معاویه سخن می‌گفت ولی یک شب پس از این‌که از نزد معاویه به خانه برگشت، از غذا خوردن امتناع ورزید و من او را سخت پریشان دیدم. ساعتی درنگ کردم؛ زیرا می‌پنداشتم ناراحتی پدرم از اعمالی است که از ما سر زده یا حادثه‌ای در کار و موقعیت ما رخ داده و کم و کاستی به وجود آمده است. علت ناراحتی او را پرسیدم. گفت: فرزندم من از نزد خبیث‌ترین و پلیدترین مردم بازگشته‌ام. گفتم: برای چه؟ گفت: مجلس

معاویه خالی از اغیار بود و ما با هم خیلی خصوصی و با نهایت صمیمیت سخن می‌گفتیم. من به او اظهار داشتیم: ای امیرالمؤمنان! تو به آرزوهای رسیدی. حال اگر با این سن کهولت به عدل و داد اقدام کنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی، خیلی به جا و شایسته است. اگر نظر لطف به بنی هاشم کنی و با ایشان صلح رحم بنمایی، چه مانعی دارد؟ با آنها نیکی و صلح رحم بکن تا در روزگاران از تو نام نیکی به یادگار بماند. معاویه جواب داد: وای بر تو. این آرزویی سخت دور از دسترس و انجام ناشدنی است. ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه سختی‌ها تحمل کرد، ولی وقتی مرد، نامش نیز مُرد. آن‌گاه عمر به حکومت رسید. کوشش‌ها کرد، ولی وقتی کشته شد، نامش نیز از میان مردم رفت. آن‌گاه برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی از نسب، چون او نبود و کرد آن‌چه کرد، ولی کشته شد، نامش فراموش گردید. در حالی که نام این مرد، فرزند ابوکبشه (این لقبی است که کفار قریش به طعنه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده بودند) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بانگ می‌زنند و به بزرگی یاد می‌کنند: اشهد انَّ مُحَمَّدَ رَسُوْلِ اللهِ. تو فکر می‌کنی چه عملی در چنین وضعی باقی خواهد ماند؟ و چه نام نیکی پایدار است. ای بی‌مادر! نه به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست، مگر این که نام او را دفن کنم و این ذکر و یاد را به خاک سپارم! (مسعودی، مروج الذهب، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۳).

۵. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب، (۳۳) آیه ۲۱).

۶. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، ط الثانية، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷م، ج ۱۰، ص ۵۸.

۷. اجتماع الناس علیه حین بایع له الحسن بن علی و جماعة ممن معه، و ذلك فی ربیع أو جمادی سنة إحدى و أربعین، فیسمی عام الجماعة. و قد قیل: إن عام الجماعة كان سنة أربعین (ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۳، ص ۱۴۱۸).

۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بی جا: احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۱، ص ۴۴.

۹. مسعودی در این باره می‌نویسد: آنها [شامیان] برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اهل بیت و نزدیکان غیر از بنی‌امیه نمی‌شناسند. از یکی از بزرگان اهل شام که اهل رای و عقل بود سؤال شد: این ابوتراب که خطیب او را لعن می‌کند، چه کسی است؟ جواب داد: من فکر می‌کنم یکی از دزدان فتنه‌انگیز باشد (مسعودی، مروج الذهب، پیشین، ج ۳، ص ۴۴).

۱۰. سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، قم: انتشارات اهل بیت، بی تا، ص ۴۲۳.
۱۱. ابن الحدید، پیشین، ج ۱۶، از ص ۴۶ به بعد.
۱۲. پس از اقدام به جعل احادیث فراوان در حرمت شکنی و توهین مستقیم و غیر مستقیم نسبت به شخصیت سید کونین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ممانعت از انتشار فضایل خاندان عصمت و طهارت و فرمان بی شرمانه و ناجوان مردانه سب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه صلوات المصلین، تا حدود زیادی مردم و به ویژه اهل شام از دسترسی به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت تمسک به آنان را وصیت کرده بودند، محروم گردیدند تا جایی که شامیان در مجلس جشن یزید، به هنگام خطابه امام زین العابدین، آن گاه که فرمود: علی علیه السلام را در محراب عبادت کشتند، گفتند: مگر علی نماز می خواند؟
۱۳. ابن الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.
۱۴. همان، ج ۱۱، ص ۴۴.
۱۵. همان، ص ۴۳-۴۴.
۱۶. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۲.
۱۷. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۱.
۱۸. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶.
۱۹. ابن جوزی، تذکره الخواص، تهران: مکتبه نینوا، بی تا، ص ۱۱۵.
۲۰. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۵-۴۶.
۲۱. کوئن، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضلی، تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۷۷.
۲۲. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، چاپ دوم، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۶.
۲۳. عطوان حسین، الفرق الاسلامیه فی بلا الشام فی العصر الاموی، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی، بی تا، ص ۱۶-۱۷.
۲۴. ابن سعد الطبقات الکبری، بیروت: دارصادر، بی تا، ج ۴، ص ۱۵۱؛ ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسه، قم: شریف رضی، بی تا، ج ۱، ص ۹۹.
۲۵. أهبان بن صیفی الغفاری البصری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ساکن بصره بود و در همان جا درگذشت ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶.
۲۶. عن عدیسه بنت أهبان بن صیفی الغفاری صاحب النبی. ص. قالت: جاء علی إلى أبي فدعاة إلى

- الخروج معه فقال: إن خليلي و ابن عمك أمرني إذا اختلف الناس أن أتخذ سيفاً من خشب و قد اتخذته. فإن شئت خرجت به معك. فترك. ابن سعد، پیشین، ج ۷، ص ۵۶.
۲۷. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (بقره (۲) آیه ۱۹۳).
۲۸. ابن سعد، پیشین، ج ۴، ص ۶۹.
۲۹. لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، قیامت (۷۵) آیه ۵.
۳۰. نوبختی، پیشین، ص ۶.
۳۱. زمر (۳۹) آیه ۵۳.
۳۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳-۲۵۴.
۳۳. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، چاپ سوم، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۷۹؛ محمد مهدی شمس الدین، ثورة الحسين (ارزیابی انقلاب امام حسین علیه السلام)، بی‌جا: الست فردا، بی‌تا، ص ۱۳.
۳۴. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، بی‌تا، ص ۳۵۸.
۳۵. شهرستانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۶.
۳۶. ابن المنظور، مختصر تاریخ دمشق، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۴ ق، ج ۹، ص ۸۵.
۳۷. ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۸.
۳۸. عبدالرزاق موسوی المقوم، مقتل الحسين (چهره خونین حسین)، ترجمه عزیزالله عطاردی، تهران: جهان، ۱۳۶۸، ص ۴۵۱.
۳۹. رسول جعفریان، تاریخ خلفاء، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۰۳.
۴۰. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی‌جا، ج ۹، ص ۲۳۳.
۴۱. کتاب های صحیح مسلم و صحیح بخاری باب مستغنی دارند با عنوان «باب نصر الأخر ظالماً أو مظلوماً». روایت معروفی از رسول خدا نقل می‌شود که فرمودند: انصر أخاک ظالماً أو مظلوماً. قالوا: یا رسول الله کیف نصره ظالماً؟ قال: یکفه عن الظلم (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، بی‌تا، ص ۲۳۰)، ج ۲، ص ۱۰۳.
۴۲. یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات (۴۹) آیه ۱۳).
۴۳. حضرت در خطبه معروف خود در حجة الوداع فرمود: «مردم! خداوند نخوت و تکبر دوران جاهلیت

- را از بین برده و افتخار به پدران و گذشتگان را محکوم ساخت. همه شما از آدم و آدم از خاک است. هیچ عربی بر عجمی برتری ندارد، مگر به تقوا و پرهیزکاری» علامه امینی، الغدير، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۸۸.
۴۴. احمد امین، فجر الاسلام، مصر: النهضة المصرية، بی تا، ص ۹۶.
۴۵. همان، ص ۹۵.
۴۶. شمس الدین، پیشین، ص ۹۲ به نقل از ولهاوزن در الدولة العربية، ص ۵۸.
۴۷. ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۳۰.
۴۸. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۲.
۴۹. شمس الدین، پیشین، ص ۹۲.
۵۰. بخاری، صحیح بخاری، استانبول، دارالصباغه العامره، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۹.
۵۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۵.
۵۲. شهید مطهری، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۵۸۳.
۵۳. احمد امین مصری، ضحی الاسلام، قاهره: النهضة المصرية، ۱۳۵۵ ق، ج ۱، ص ۱۸-۲۷.
۵۴. ابن منظور، پیشین، ج ۵، ص ۴۲.
۵۵. غلام علی نعیم آبادی، آسیب شناسی خواص، قم: سروش مهر، بی تا، ص ۱۱۰.
۵۶. احمد امین، پیشین، ص ۲۰.
۵۷. سلیم ابن قیس، پیشین، ص ۳۶۷.
۵۸. بلاذری، انساب الاشراف، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۱، ص ۱۸-۳۴؛ حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السياسي، ترجمه پاینده، تهران: جاویدان، بی تا، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۴۱.
۵۹. شهید مطهری، حماسه حسینی، تهران: صدرا، بی تا، ج ۳، ص ۱۹.
۶۰. ابن عبد ربه، العقد الفريد، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ه.ق، ج ۷، ص ۱۶۹.